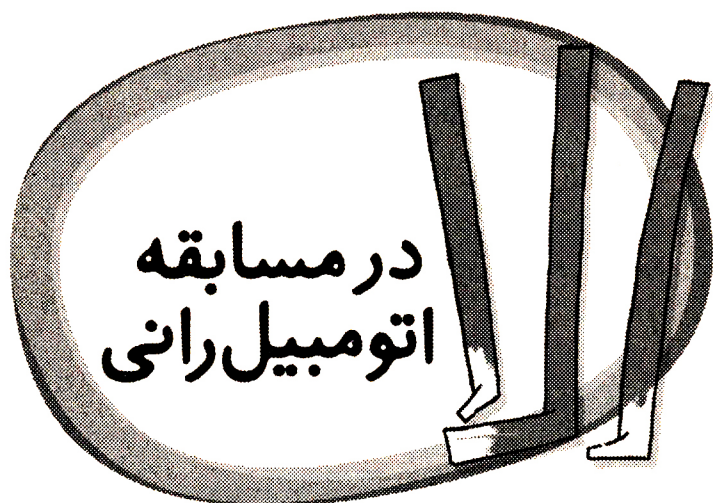


په نامه‌ها و مستطیان



نویسنده: تیمو پارولا

تصویرگر: زابینه ویل هارم

مترجم: پرویز خزائی



## فهرست

- ۵ ..... برای شان شفاف خواهم کرد
- ۱۵ ..... مارتی کیست؟
- ۲۵ ..... حالا بیاییم داخل؟
- ۳۱ ..... شماها نجات پیدا کردید
- ۴۰ ..... از خودتان در برابر یک نفر مراقبت کنید!
- ۵۶ ..... کی باید در مورد همه چیز دستور دهد؟
- ۶۶ ..... همیشه می شود راننده ی فرمول یک شد.
- ۷۷ ..... همان شخصی که...!...
- ۸۱ ..... به این دلیل باید از بچه ها محافظت کنیم
- ۹۲ ..... غذای مدرسه، سالم است
- ۹۹ ..... اشتباه بدی مرتکب شدی!
- ۱۰۶ ..... آن ها نقش زمین مان می کنند!
- ۱۱۸ ..... اعمال بزرگ باارزشند
- ۱۲۶ ..... مرا صدا زد دید
- ۱۳۳ ..... خُب باشد!
- ۱۳۹ ..... بله یا نه؟
- ۱۴۵ ..... ساختن موتور قایق با جوراب شلواری
- ۱۵۳ ..... عزیزم.....
- ۱۶۲ ..... ما می بازیم
- ۱۷۰ ..... باید کمی می خندیدم

## برای شان شفاف خواهیم کرد

اسم من اِلا است. هنوز کلاس دوم هستیم. هم کلاس ما خوب است و هم معلم مان. یا در واقع بهتر است این طور بگوییم که معلم مان قبلاً خوب بود، چون این اواخر، کمی عصبی به نظر می‌رسد. شاید به این علت که باید برای اداره‌ی آموزش، گزارشی از فعالیتش در مدرسه آماده می‌کند.

آقا معلم فریاد زد: «یک پرسش نامه این جا، یک برگه‌ی کاغذ آن جا، پیش خودشان فکر می‌کنند وقت اضافی دارم که بشینم و گزارش آماده کنم؟» بعد خودش جواب داد: «نه! من یک معلم زبده درجه‌ی یک هستم که وقتم را برای کارهای واقعاً مهم‌تری لازم دارم که لازم به ذکر نیست.»

آقا معلم، بیرون توی راهرو با خانم مدیر صحبت می‌کرد و ما همه‌ی حرف‌های شان را می‌شنیدیم، اگرچه در کلاس بسته بود. همگی نشسته بودیم روی صندلی‌های مان و داشتیم انشاء می‌نوشتیم. موضوع انشاء این بود: «یک روز در باغ وحش»، به تازگی از طرف مدرسه به باغ وحش رفته بودیم و در آن لحظه مشغول نوشتن

آن تجربه بودیم که آقا معلم رفت به اتاق معلمان تا روزنامه و فنجان بزرگ قهوه‌اش را بیاورد.

خانم مدیر تلاش می‌کرد آرامش کند: «کمی خونسرد باش! همه معلم‌ها باید چنین گزارشی را آماده کنند.» اما حرف‌های او بی‌فایده بود.

آقا معلم از کوره که در برود، به این زودی‌ها آرام نمی‌شود. همین هفته‌ی پیش دوباره این موضوع را متوجه شدیم، آن هم وقتی که فقط می‌خواستیم بدانیم «برنامه‌ی شب‌مانی در مدرسه»، چه زمانی برگزار می‌شود. بعد آقا معلم دوازده بار پشت سر هم آهنگ مورد علاقه‌اش به نام «آدم بدشانس» را جلوی کلاس خواند، این آدم بدشانس خیال داشت یک سفال از سقف خانه بیرون بکشد، ولی متأسفانه همه‌ی سفال‌ها روی سرش ریخت.

«خب آخرش چی؟» دوباره صدایش بلند شد: «حتماً باید دفعه‌ی بعد، نمایش‌نامه‌ای درباره‌ی وظایف والدین در مدرسه بنویسم؟ یا این‌که نمایش عروسک خیمه‌شب‌بازی را اجرا کنم! یا اگر دوست دارید، با برنامه‌ی آموزشی برقصم؟»

به نظر ما، فکر جالبی بود، اما نظر خانم مدیر این نبود. خانم مدیر با جدیت و ناراحتی گفت: «حس می‌زنم می‌خواهند در آینده‌ای نزدیک، مدرسه‌ها را تعطیل کنند.»

آقا معلم، یک دفعه پرسید: «همه مدرسه‌ها را؟» خانم مدیر جواب داد: «نه، یکی یا دو تا را. گویا انجمن توانایی اداره‌ی این تعداد مدرسه را ندارد و طرح‌های عمرانی و ساختمانی

۱. در این برنامه دانش‌آموزان، تمام طول شب را در مدرسه، کنار یکدیگر می‌گذرانند.

نیز متوقف شده است. یعنی این‌که تعداد مدرسه‌ها بیش از حد زیاد است.»

آقا معلم پرسید: «پس خیال دارند با این همه پول چی بسازند؟ زندان؟»

خانم مدیر جواب داد: «من نمی‌دانم، اما باید تلاش کنیم تا مدرسه‌ی ما از این فهرست خارج بشود و تهیه‌ی همین گزارش‌هایی هم که تو داری این قدر در برابرشان مقاومت می‌کنی، خیلی مهم و حیاتی هستند. ما باید به مدیران اداره‌ی آموزش حالی کنیم که فعالیت ما در این‌جا چقدر مهم و سرنوشت‌ساز است.»

آقا معلم گفت: «می‌فهمم.» و دوباره برگشت به کلاس و سر جایش نشست.

روزنامه‌ی لول شده را کوبید روی میز. بعد یک برگه کاغذ برداشت، از همان‌هایی که برای نوشتن انشاء به ما داده بود.

- نشان‌شان می‌دهم، حالا می‌بینیم!

زیر لب غرغر کرد. بعد پنج بار مهر زیبای طوطی شکل خود را کوبید روی برگه و شروع کرد به نوشتن.

برای ما هم خیلی جالب بود که آقا معلم قبل از نوشتن مهرش را روی برگه زد، آن هم پنج بار.

همیشه می‌دیدیم که از این مهر برای تشویق ما استفاده می‌کرد، مثلاً وقتی کاری را خوب انجام می‌دادیم، من تا حالا چهار بار جایزه گرفته‌ام. برعکس آقا معلم که از نوشتن و گزارش دادن تنفر دارد، نوشتن برای من لذت‌بخش است. با نوشتن می‌توانیم به بهترین شکل ممکن، لحظات کسل‌کننده‌ی گذشته را به لحظات مهیج و